

سنکته دوم بهره وری اخباری گونه از احادیث و ساختن منظومه ای اعتقادی بر اساس احادیث بدون توجه به نقد اخبار و همچنین بی توجه به اینکه خود آنان هم در مقام تفسیر احادیث اهل بیت در واقع دست به یک انتخاب و تفسیر مشابه تفسیرهای دیگران می زنند. و اما سوم اینکه آنان خود گرفتار آمیختگی عقاید کلامی و فلسفی با احادیث اهل بیتند. سرتاپای افکار میرزا مهدی و شیخ محمود حلبی آمیخته است با باورهای عرفانی و فلسفی و در واقع مکتب معارفی مشهد یک نوع بازسازی فلسفه و عرفان است زیر پوشش احادیث و اهل بیت. شاهدش هم سخنان آقای حلبی است در درس های معارف درباره شهود و انخلاعات و مقامات و قدرت بر اعاجیب. قبلا شیخیه هم همین ادعاها را داشتند اما آنان هم جز تفسیری سرتاپا متأثر از فلسفه و عرفان آمیخته با احادیث غلات شیعه ارائه ندادند. شیخیه البته کارش به جاهای عجیبی کشید. اگر مکتب معارفی در قبل از انقلاب با آن فضای فکری متعلق به علاقمندان مرحوم آقای حلبی ادامه پیدا می کرد البته سرنوشتش به شیخیه بسیار شبیه می توانست باشد. خدا می داند آن دلدادگی به آقای حلبی و پذیرش مطلق سخنان او و بی اعتنایی به بزرگان فکر و اندیشه و ناچیز شمردن تفکر فلسفی و علمی به کجا می کشید؟ شما نوشته های حاج محمد کریم خان را ببینید. درباره نوع نگاه او به اخبار و احادیث و مباحث کلامی و فلسفی می توانید به خوبی دآوری و مقایسه کنید. پرسش هایی که از او می شده و پاسخ هایی که می داده همه نشانی است از عمق انحطاط فکری در عصر قاجار. در مکتب شیخی هم می دانید به ویژه در شاخه کرمان یک نظام پیشوایی موروث وجود داشته که در آن تنها فرزندان نزد پدران تحصیل می کرده و همان سخنان را تکرار می کرده اند. ادعا هم این است که شیخ احمد و سید کاظم رشتی وصل به کر بوده اند. کریم خان حتی در یکی از رساله های خود می نویسد که مکتب شیخ احمد اوج معنای باطنی تشیع است قبل از ظهور امام قائم که به نظر او باطن باطن را بیان می کند. در واقع از دیدگاه او وظیفه شیخ احمد این بوده که باطن شریعت و دیانت را بگوید و امام زمان می آید و باطن باطن را می گوید. البته معنای این اوج را زمانی می توانید به خوبی درک کنید که نتایج باورهای آنان را در عمل هم ببینید که به چه سرانجامی رسید. همه این ها به خاطر نبود فرهنگ نقد است و به دلیل ادعای خلوص ورزی و ادعای ارتباط خاص با امام معصوم و منابع غیبی داشتن. آقای حلبی هم همین را درباره میرزا و صاحب علم جمعی می گوید. کریم خان که رسماً چیز تازه ای را می خواست وارد فرهنگ شیعه کند به نام رکن رابع. در رساله هایش تلویحا اشاره می کند که شیخ احمد و سید کاظم و لابد خودش در مقام نقبا و نجباء و از این قبیلند. پاره هایی را از میراث غلات گرفتند و با آن منظومه ای تمام غالیانه بر ساختند. البته شیخ احمد خود آدم کم و بیش منضبطی در بحث های علمی است. یعنی دست کم معلوم است چه می گوید. سید کاظم رشتی که عملاً نوشته هایش نامفهوم است. بخشی از آن ظاهراً بر اساس ادعای

مشاهدات خاص خودش است و برخی را هم از نوشته های کیمیایی و علوم غریبه و جفر دست و پا کرد و به کلی موجبات تحریف در دیدگاه های خود شیخ احمد را فراهم کرد. کریم خان کرمانی تا اندازه زیادی باز متعهدتر از سید کاظم است به معارف شیخ احمد گرچه او هم برخی رساله های فارسی به کلی نامفهوم دارد.

به هر حال در این میان نقدهای من را تعداد محدودی از دلبستگان به آقای حلبی نپسندیدند و دیدم اینجا و آنجا شروع کرده اند به ناسزاگویی. باور کنید راهش این نیست. اینجا عرصه فکر است. حرف علمی اگر علمی است باید نقد را هم به دنبال داشته باشد. مگر اینکه معتقد باشید حرف هایتان اصلا علمی نیست. نه آیا معارفی ها می گویند باید فکر را دور ریخت و به لافکری رسید؟

نقد دانشمند مکرم جناب آقای هادی مکارم بر نوشته اخیر من در نقد مکتب تفکیک. حضرت آقای مکارم متخصص در موضوع است و مهم است که نقد ایشان را بر گفتار این کمترین هم ببینید:

نقد کردن مبانی فکری مکاتب و مدارس مختلف، اگر روشمند و بر اساس اصول و ضوابط علمی و به دور از حب و بغض های فردی و شعارهای کلیشه ای و ادعاهای غیر مستدل باشد بسیار میمون و مبارک است و موجب رشد و ارتقاء عمومی تفکر و رفع اشکالات و یا تکامل نقایص خواهد شد. به لحاظ تاریخی هم غالبا مکاتب فکری جدید به واسطه نقد سخنان پیشینیان حاصل شده است. روشن است برای نقد هر نظام اندیشه ای ابتدائا باید با کلیت آن به طور دقیق و عمیق آشنا بود، آنهم با استفاده از منابعی که خود رهبران فکری آن مکتب آنها را معتبر بشمارند. آنچه که برخی مریدان جاهل و یا کم سواد به بزرگان خود منتسب می نمایند، چه بسا واقعیت عقاید و افکار مکتبی را به تمامه عیان ننماید. همچنین شایعات و گفته ها و نوشته های معاندان و مخالفان مکاتب، مادامی که مستند به دلائل موثوق به نباشد قابل اعتنا نیست، حتی صرف استناد به آن منابع، بدون شأنیت در فهم اصطلاحات خاص و مواقع کلام، بازهم راهزن است. استفاده از جملات گزینشی و جداشده از متون، بدون در نظر گرفتن مقدمات و مؤخرات و بیرون از فضای ارائه مطلب. و فارغ از توجه به سطح مخاطبین مستقیم آن، همگی از موانع فهم صحیح و بی غرض خواهد بود.

:خلاصه انتقادات سه گانه حضرت استاد انصاری زید عزه، بر مکتب تفکیک (با حذف حواشی آن) به قرار زیر است

۱. ادعای خلوص و الهی دانستن باورها و نقد هر نوع نظرورزی و نفی مشروعیت دیدگاههای فلسفی

۲. بهره گیری از احادیث و ساخت منظومه اعتقادی بر آن اساس

۳. آمیختگی عقائد کلامی فلسفی عرفانی، با احادیث اهل بیت

با کسب اجازه از محضرشان و با استفاده از این فرموده خودشان که "اینجا عرصه فکر است. حرف اگر علمی است باید نقد را هم به دنبال داشته باشد" ملاحظاتی بر فرمایشات ایشان به ذهن این قاصر رسیده که در معرض دید دوستان و اهل فضل قرار می دهم.

[30.10.17 10:47] بررسی های تاریخی

[Forwarded from Haadi Macaarem]

در باره اشکال اول عرض میشود: هر مکتبی که در دایره دین و با استعانت از ادله دینی (قرآن و روایات ثابت الحجیه و اجماع و ضروریات دینی) ادعای نظرورزی و ارائه یک سیستم منسجم فکری می کند، قائل به خلوص و الهی دانستن معتقدات خود است. شما به آثار ملاصدرا و بعد از آن بنگرید جملگی از موافق و مخالف حکمت متعالیه همین ادعا را دارند. ملا رجبعلی تبریزی و قاضی سعید قمی و ملا اسماعیل خواجهوئی و ملا علی نوری و حاجی سبزواری و ملا اسماعیل واحد العین و میرزا محمد نیشابوری و شیخ احمد احسائی و ملا اسماعیل بروجرودی و شیخ هادی طهرانی و سلاسل مختلف عرفای متأخر شیعی علی الخصوص صوفیان ذهبی و گنابادی و خاکسار و اویسی و نیز سلسله عرفای مکتب نجف الی یومنا هذا همین گونه می اندیشیدند. این اختصاصی به مکتب تفکیک ندارد. و اصلا این نکته، امری بدیهی است، کدام عاقلی بنیاد اندیشه خود را بر عقل مستنیر به انوار شرع نهاده، آنگاه فکر خود را غیر الهی می داند؟ لذا صرف ادعای این که مکتب فلان خالص است و الهی اشکالی ندارد، حرف در تطابق ادعا با قول و فعل مدعی است، که ممکن است ادعا صادق باشد یا نباشد، یا اینکه در خارج واقع موفق به عمل بر وفق ادعا شده باشد یا نه

نقد هر نوع نظرورزی در مکتب تفکیک هم تهمتی بی وجه است و بزرگان این مکتب بسیاری از تفکرات علما و فقهای پیشین در مباحث اعتقادی را صحنه گذاشته و خود را پیرو و دنباله رو ایشان می دانند. بله در برخی موارد هم ممکن است انتقاداتی و یا نظر ابتکاری جدیدی داشته باشند. اما این انتقادات به معنای نفی هر نوع نظرورزی نیست.

نفی مشروعیت دیدگاههای فلسفی، اگر به معنای این باشد که بسندگی به عقل برای استنباط مطالبی که از حیطه درک و شناخت عقل خارج است، کاری غیر مشروع و نابخردانه است، بله این نوع تأمل عقلی صرف را انکار می کنند و هر عاقلی همین طور است. برای دیدن مبصرات و شنیدن مسموعات و ذوق اطعمه و ادراک گرمی و سردی و نرمی و سفتی و ...، نیاز به حواس داریم و استعانت از تفکر عقلانی صرف در این قبیل امور به گواه عقل، نوعی بی عقلی است. در ظرائف نکات و جزئیات مطالب مبدأ و معاد و همچنین در استخراج فروع فقهی عملی، اکتفاء به عقل و کنار نهادن اقوال الهی در کتاب آسمانی و احادیث ثابت الحجیه، منجر به خطا خواهد گشت. این هم نکته تازه ای نیست که تنها مکتب تفکیک به آن ملتزم باشد.

این اشکال بسیار عجیب است. به گمان مستشکل آیا دین اسلام دینی جامع اعتقادات و اخلاقیات و اعمال است یا ۲۰ نه؟ اگر دینی جامع است آیا برای هدایت خلق در اصول اعتقادات اقدامی شده و وحیی آمده و مفسران و مبینان معصومی برای نیل به آن هدف وجود داشته اند یا نه؟ آن رهبران و امامان معصوم آیا صرفاً وظیفه هدایت معاصران آنهم معاصرانی که در شهر و بلد آنها همسایه اشان بوده اند، را داشته اند یا نه قرار بر هدایت جمیع مردمان در هر مکان و زمانی بوده است؟ اگر وظیفه امامان هدایت جمیع مردم در جمیع مسائل اصلی و فرعی بوده، آیا توانسته اند در حیات خود به وظیفه خود به نحو جامع عمل کنند؟ و آیا پس از رحلت، جانشینانی اعم از فرمایشات شفاهی و کتبی خود و نیز راویان و عالمانی با صفات خاص قرار داده اند؟

اینکه متفکرینی با استفاده از احادیثی که در جای خود و بنا به ضوابط علمی حجیت آنها ثابت شده است، منظومه ای فکری بنا نهند، باید مورد اشکال باشد؟ یا للعجب، مگر سایر متفکران متشرع که اسامی شریف برخی از آنان پیش از این آمد غیر از این را قائلند؟ آیا می پنداریم که عقل که اصالتاً مدرک کلیات است، می تواند در جمیع جزئیات خارج از حیطه نفوذ خود هم انظاری صائب داشته باشد؟

اشکال سوم هم در ادامه همان اشکال دوم است و با توجه به عرائض ذیل اشکال دوم، آن هم پاسخ داده می شود. ۳۰. ضمن اینکه این مورد هم، اختصاص به مکتب تفکیک ندارد و مشترک بین همه متفکران شیعی است.

در ادامه متن، حضرت استاد وارد برخی حواشی شده و نکاتی متفرقه و مدعیاتی بدون ذکر دلایل آن فرموده اند که در آنها هم مواضع نقد و نظر بسیار است. خصوصاً نکاتی که راجع به شیخیه نگاشته اند جای بحث بسیار دارد. اما از آنجا که روح فرمایشات ایشان در نقد تفکیک بود، عجلالتا ملاحظاتم به این جنبه را عرضه داشتم. باشد تا در تضارب آراء و اختلاف اقوال نکات مبهم و خطاهای احتمالی این وجیزه روشن شود.

به لطف یکی از دوستان این نقد به دستم رسید. خوانندگان خوب است این دو دیدگاه متفاوت را با هم ببینند.

[01.11.17 04:33] بررسی های تاریخی

مکتب تفکیک و اسلامی کردن علوم انسانی

مکتب معارفی مشهد یعنی آنچه از سوی آقای محمد رضا حکیمی به عنوان مکتب تفکیک معروف است سالها بود که در ایران و در حوزه های علمیه محل توجه نبود، سهل است به دلیل انتقاد از فلسفه و مکتب محی الدین از سوی استادان این دانش ها مانند مرحوم حاج آقا مهدی حائری یزدی و مرحوم آقا جلال آشتیانی با نقدهایی تند روبرو بود. در سال های بعد از انقلاب به دلائل غیر علمی و در واقع سیاسی از یک سو و همچنین به دلیل اقبال مجدد به فلسفه و علوم عقلی مکتب معارفی مشهد با وجود احترامی که بسیاری برای نمایندگان برجسته آن ابراز می داشتند تحت فشار بیشتری قرار داشت. در آن سال ها تنها چند کتابی محدود از نمایندگان این مکتب و آن هم به شکل غیر مطلوبی چاپ شده بود. در آن سال ها حتی در مشهد کسی چندان آشکارا از این مکتب نمی گفت و نمی نوشت. وجود آقا جلال خود مؤثر بود. در سلسله مقالات نقد تهافت مرحوم آقا جلال آشتیانی نقدهایی جدی بر میرزا مهدی اصفهانی و آقای حلبی وارد می کرد. یادم می آید از نخستین جاهایی که برخی شروع کردند به گفتن و نوشتن درباره این مکتب مجله کیهان

فرهنگی بود که به مناسبت گفتگو با برخی از شاگردان میرزا مهدی به مناسبت از آن مرحوم و درس های معارف ایشان در مشهد هم صحبت می شد. من به مناسبت تحصیل در مدرسه علوی با مکتب معارفی مشهد و درس های فارسی مرحوم آقای حلبی آشنا شدم. نخستین بار سال ۶۴ شمسی بود که در مدرسه علوی با این مکتب آشنا شدم. آن وقت ها سخن گفتن درباره مرحوم آقای حلبی در فضای عمومی ممکن نبود. من در طول سنوات تحصیل در دبیرستان علوی و بعد از آن نزد چند تنی از شاگردان مرحوم حلبی درس های معارف فارسی ایشان را خواندم. به مذاکره و بحث و نقد و گفتگو خواندم. با استادم آقای دکتر دینانی آن سال ها درباره مکتب تفکیک بحث می کردم و او من را به حساب سخن گفتن از آنان تفکیکی می دانست. شاید الان هم از ایشان پرسند بگویند فلانی تفکیکی است. من آن زمان هم تفکیکی نبودم. اصلاً آن زمان هنوز آقای حکیمی مقاله خود را درباره مکتب تفکیک منتشر نکرده بود. کتاب های مرحوم ملکی و مروارید و تعدادی دیگر در واقع خیلی سال بعد در ایران منتشر شد. من آن زمان تنها سعی می کردم مبانی آنان را به خوبی بشناسم. به همین دلیل تلاش کردم نوشته های دیگر نمایندگان این مکتب را هم بخوانم. به تازگی چاپ بسیار بدی از ابواب الهدی توسط مرحوم نجفی یزدی منتشر شده بود. با این وصف شاگردان آقای حلبی اعتمادی به آن چاپ نداشتند. من علاوه بر خواندن آن رفتم سراغ دیگر کتاب ها. یکی دو کتاب از مرحوم نمازی شاهرودی خواندم. میزان المطالب و یکی دو کتاب دیگر میرزا جواد تهرانی را هم خواندم. بیان الفرقان مرحوم آقای قزوینی را هم خواندم. کتابی بود به نام معارف القرآن که واعظ یزدی نوشته بود. آن را هم هر طور شده پیدا کردم و خواندم. بعد سراغ آثار دیگر مرحوم میرزا را گرفتم. دو سه کتاب از او و همچنین چند متن عربی نوشته آقای حلبی و از جمله دفتری درباره بداء و علم بلا معلوم او را خواندم. دو سالی هم با یکی از دوستان آن مباحث را مباحثه می کردیم. اما در همه آن سال ها که تا حدود سال ۱۳۷۲ ادامه یافت هنوز از مکتب تفکیک و میرزا مهدی اصفهانی اطلاع و شناخت زیادی در جامعه علمی و حوزوی وجود نداشت. آن زمان ها به دلیل حساسیت نسبت به انجمن حجتیه خیلی از این مقولات صحبت نمی شد. آن سال ها هنوز عده ای که سال ها بعد به مباحث مکتب تفکیک علاقمند شدند در سپهر قلم و نظر حضوری نداشتند. اینک سالها از آن زمان گذشته است. عده ای که دل به مقوله اسلامی کردن علوم انسانی داده اند و فلسفه و تفکر فلسفی را مانعی برای این منظور می بینند اینک دل بسته مکتب تفکیک شده اند. در واقع آنها دلشان جای دیگری است. برای آنان مکتب تفکیک بهانه ای بیش نیست. شما وقتی تفکر فلسفی را به رسمیت شناختید یعنی حوزه نظر ورزی انسانی و استقلال خرد را در درک حقایق و از جمله آنچه حیطه علوم انسانی است را به رسمیت شناخته اید. خوب اگر می خواهید اعتبار علوم انسانی را زیر سؤال ببرید چه راهی بهتر از اینکه کلاً بنزید زیر میز و همه فلسفه و فکر و علوم انسانی را همه را یکجا ببرید روی هوا. الان سخن گفتن درباره مکتب تفکیک کار سختی نیست. سهل است مورد تشویق هم قرار می گیرید. با این وصف بسیار مبارک است که این بحث ها مجال طرح یافته و مبانی مکتب تفکیک چه از سوی ناقدان و چه از سوی پیروان (و بل هواداران) مورد بحث قرار می گیرد. اما چه خوب است نخست اجازه داده

شود این بحث ها به شکل علمی مکتوب شود و مجال طرح قلمی یابد. این زمینه جای بحث های جدلی و مناظره های صوری نیست. این را از این جهت گفتم چرا که می بینم امروزه در ایران تا اندازه زیادی نوشتن و تحقیق جایش را به نشست ها و مناظره ها و گفتگوهای مناسب مجالس نمایش داده است. (ادامه دارد...)

[01.11.17 04:33] وبررسی های تاریخی

(دنباله فرسته قبلی) ...مبنا هم باید نوشته های اصلی نمایندگان مکتب تفکیک باشد. ظاهرا در این تردیدی نیست که بعد از میرزا مهدی مهمترین کسی که سخنان میرزا را با زبان نسبتا علمی بیان کرده مرحوم آقای حلبی است. من نوشته های میرزا همه را تقریبا دارم. منتهی نسخه های خطی آنها را دارم. از نسخه های چاپی آثارش آن مجموعه ای که سال ها پیش مرحوم یزدی چاپ کرد را اینجا ندارم. چاپ تازه ابواب الهدی را دارم و یک کتاب دیگر او را درباره نماز. بنا ندارم به نسخه های عکسی آثارش در نوشته های خود ارجاع دهم. فکر می کنم دروس فارسی معارف آقای حلبی به خوبی مبانی میرزا را توضیح داده است. این را بر اساس مطالعه غالب آثار میرزا عرض می کنم. نوشته های میرزا خواندنش پیچیده نیست. فهمش هم بر من نباید طبعاً سخت باشد. گاهی مشکلاتی هست اما آن به دلیل طرز بیان عربی آن مرحوم است که عجمه دارد و عربی روانی نیست. برعکس نوشته های آقای حلبی روانتر است و مباحث را دقیقتر بیان کرده است. علت اینکه به نوشته های او ارجاع می دهم این است. در چاپ جدید ابواب الهدی محقق فاضل آن زحمت کشیده و همه جا متن هایی توضیحی از دیگر آثار میرزا را در تعلیقات کتاب آورده است. من آنها را خوانده ام. تقریبا چیزی افزون بر دروس فارسی آقای حلبی و همچنین تقریرات عربی آن مرحوم ندارد. دوستی به من نوشته است چرا بیشتر به آثار آقای حلبی ارجاع داده ام. سببش این است. هر چه هست اینها را گفتم تا گفته باشم که آن زمان که من با معارف میرزا مهدی آشنا شدم سخن گفتن از آن مباحث برای کسی آب نداشت گرچه امروز برای عده ای ظاهرا نان دارد....

<https://t.me/azbarresihayetarikhi>

[01.11.17 18:18] وبررسی های تاریخی

یک توضیح: جناب امید حسینی نژاد فاضل محترم و کوشا برای من یادداشت آقایی را در نقد مطلب اخیر من درباره نقد مکتب تفکیک فرستاد که از خواندن آن معلوم شد آن آقا نقد من را شخصی فرض فرموده اند. اینجا همین مقدار باید

بگویم که من اساساً این آقا را نمی شناسم و تنها از طریق اینترنت و به دلیل نقد محترمانه ای که سال گذشته بر یکی از نوشته های من باز همین دوست گرامی جناب حسینی نژاد برای من فرستاد با ایشان و قلمش آشنا شدم. من درست است که تا آنجا که فرصت دست بدهد نوشته های دوستان و همکاران را می خوانم اما به هر دلیل تا آن زمان با نام و آثار ایشان آشنا نبودم و یا اگر نام او را دیده بودم به ذهن نسپرده بودم. بعد از آن هم شاید دو سه مرتبه ای به مناسبتی دیگر غیر از بحث مکتب تفکیک تنها نام و نه نوشته ای از ایشان را دیدم (اگر اشتباه نکنم به مناسبت اینکه ایشان ظاهراً چاپ و انتشار دو سه کتاب در حوزه مطالعات کلامی را تولیت کرده با اینکه هنوز آن کتاب ها را ندیده ام). بنابراین مخاطب نوشته من ایشان نبود و اساساً من دعوای شخصی ندارم و نگاهم تنها معطوف به یک جریان ضد فلسفی و ضد فکر است که پشت عنوان مکتب اهل بیت و علوم آل محمد خود را پنهان کرده و با هر چه تفکر علمی و عقلی است مخالف است و بزرگان دین را در طول تاریخ اسلام متهم به خیانت به مکتب اهل بیت می کند. بنابراین ظاهراً آن آقا دچار سوء تفاهم شده اند.

پ. ن: در همان یادداشت این آقا فرموده اند که سالهای سال در محضر بزرگان مکتب تفکیک علوم و معارف آنان را خوانده اند. مبارکشان باد. اما در بیوگرافی خود که اینک و برای نخستین بار بدان نظر می کنم همه جور انواع دروس و تحصیلات هست الا تلمذ نزد بزرگان مکتب تفکیک. قبول دارم که شاید این بیوگرافی سال ها پیش نوشته شده زمانی که اظهار شاگردی نزد اعلام فلسفه بیشتر اعتبار می آورد تا اظهار تلمذ نزد اعلام تفکیک. با این وصف به نظرم در نوشته این آقای محترم نوعی خود بزرگ بینی قابل استشمام است که شایسته اهل علم نیست. خود و ایشان را به تقوا و انصاف در گفتار و عمل فرا می خوانم. باری ایشان اظهار فرموده اند که آنگاه که این کمترین (یعنی حسن انصاری) هنوز از دبستان فارغ نشده بودم ایشان با معارف میرزا آشنا بوده است. از بیوگرافی ایشان به ظن متأخم به یقین بر می آید که سن و سال ایشان از من بیشتر است و احترام ایشان دست کم از این نقطه نظر بر من لازم است اما این توضیح را هم لازم می دانم اضافه کنم که من سال ۵۹ از دبستان فارغ شدم. ایشان بنابر اظهارات خود احتمالاً سال ۵۸ با این مکتب آشنایی یافته اند. از ظاهر کلامشان پیداست که مقصودشان از آشنایی شناخت قابل قبول از مبانی این مکتب است. اگر ایشان و با توجه به بیوگرافی منتشر شده متولد حدود سال ۱۳۴۲ شمسی هم باشد معنایش این است که در حدود سن شانزده سالگی و حتی قبل از آنکه برای تحصیل در سال ۶۱ (باز بنا بر بیوگرافی فوق الذکر) بدون هیچ گونه سابقه تحصیلات طلبگی (باز هم بنابر همان بیوگرافی) به قم مشرف شوند توانایی درک مطالب مکتب تفکیک را داشته اند. آیا حضرت ایشان تا بدین پایه نسبت به مکتب تفکیک بد گمانند که می توان مطالب آنان را در سنین پانزده شانزده سالگی و حتی قبل از آشنایی با دروس طلبگی فرا گرفت و با آن آشنایی یافت؟ مگر اینکه مقصود ایشان را درست متوجه نشده

باشم. احتمالاً ایشان هم مثل این کمترین در همین حدود سن و سال پانزده شانزده سالگی تازه با مقدمات مبانی و سخنان مرحوم میرزا آشنا شده است (با اینکه همان زمان که من این درس ها را می خواندم کم و بیش مقدمات در عربیت و ادب و منطق را خوانده بودم). با این حساب شاید حق با ایشان است که ذکرى از این تحصیلات در بیوگرافی و به اصطلاح امروز در رزومه خود بیان نفرموده اند. به هر حال لازم است باز تأکید کنم ابدا مخاطب سخن من ایشان نبود و اساساً سخن من مخاطب شخصی نداشت و ندارد. لطفاً یک بار دیگر متن نقد من را بخوانند شاید اصلاح فرمایند.

مکتب تفکیک دعوت به نوعی سلفی گری شیعی است

در اهل سنت دست کم از عصر غزالی کلام و حتی فلسفه بخشی غیر قابل تفکیک از دکتترین عقیدتی بخش عظیمی از اهل سنت شد. یعنی دست کم اشعریان دیگر نمی توانستند نسبت به کلام و فلسفه ابن سینا بی تفاوت باشند. ماتریدی ها هم با تأخیر به همین گرایش پیوستند و تنها بخش اندکی از اهل سنت یعنی حنبلیان بغداد و شامات نسبت به کلام و فلسفه بی اعتنا بودند، سهل است گرایشات کلامی و فلسفی را رد هم می کردند. با این وجود حتی در میان آنان کسانی مانند ابن عقیل به کلام اعتنا داشتند. سلاح حنبلیان بر علیه کلام و فلسفه و منطق سلفی گری و دعوت به حدیث بود. بعدها البته با ظهور ابن تیمیه گرایش به سلفی گری حنبلیان مقارن شد با اقدام آنان به ردیه نویسی بر اهل فلسفه و منطق و کلام. محمد بن عبد الوهاب که تفکرش احیای اندیشه های ابن تیمیه بود خود به اندازه ابن تیمیه فلسفه و کلام را

نمی فهمید اما هرچه هست به واسطه او و جریان وهابیت فلسفه و کلام ستیزی شد سکه رایج در نجد و بعدها در عربستانی که سعودیش می خوانند

مکتب تشیع جریان مشابهی را در حدیث گرایی تجربه کرد اما خیلی زود با همت متکلمان اصولی گرایی و کلام محوری جای خود را به اخباری گری داد. ملا امین استرآبادی در عصر صفوی در پی احیای اخباری گری قدیم بود اما او خود آشنا با فلسفه و کلام هر دو بود و نوک تیز حمله او نه فلسفه و کلام بلکه اجتهاد اصولی در فقهیات بود. با این وصف نتیجه کار او گسترش اندیشه اخباری در عصر صفوی و حدیث گرایی علامه مجلسی و مکتب او بود. با تشدید نزاع اصولی و اخباری در عصر وحید و بحرانی و پیروزی اصولیان بر اخباریان گرچه فلسفه در کانون بحث ها نبود اما عملاً به دلیل غلبه شیوه های اصولی در حوزه های علمیه و ارتباط اصول و فلسفه در مکتب آخوند فقیهان شیعی همواره نظری هم به فلسفه داشته اند

جریان مکتب معارفی مشهد با فلسفه مخالف است. با کلام هم مخالف است. مبنای اصلی آنان در عقاید حدیث است اما حدیث را در قالب بحث هایی متأثر از مکاتب قدیم کلام و فلسفه و عرفان می بیند و تفسیر می کند، با این وصف اما ادعای خلوص ورزی هم می کند. درست همانطور که سلفی های سنی ادعای خلوص باوری در عقاید و رویکردهایشان می کنند. با وجود تفاوت میان این دو گرایش اما نتیجه یکسان است: تعطیلی عقل و نظر ورزی در عرصه تفسیر دین و نصوص. با این وصف برخلاف مورد اهل سنت که به دلیل ضعف آموزش های کلامی و فلسفی در ازهر از یک سو و ضعف اجتهاد و نهادهای سنتی فقه اجتهادی در قرون اخیر از دیگر سو سلفی گری سنی متأسفانه دست برتر را در اسلام سنی در دهه های اخیر پیدا کرده است در اسلام شیعی به نظر من مکتب تفکیک راه به جایی نخواهد برد. دلیلش روشن است: اجتهاد اصولی در اسلام شیعی با فلسفه و کلام پیوستگی عمیقی دارد و در حوزه های ما توجه به فلسفه بیش از پیش رو به رشد و عمق است. دست کم تدریسش رو به رشد است. جامعه ایران هم جامعه ای است که اقتضای سلفی گری ندارد. تفکر غالب در نسل جوان ما پرسشگری است. دیانت عوامانه راهکار مطلوب نیست. مکتب تفکیک فرضش این است که همه علمای اسلام که به فلسفه و کلام تعلق خاطر داشته اند راه به خطا رفته اند و به مکتب اهل بیت نادانسته خیانت کرده اند. معلوم است که این حرف تا چه اندازه سخیف است

سوال روشن من از مکتب تفکیک این است: گیرم فلسفه و کلام را از دایره فهم اجتهادی دین خارج کردید، با اصول فقه چه می کنید که مبانی آن آمیخته با مبانی فلسفی و منطقی و کلامی است؟ با بنیان های ادبی و هرمنوتیک و مبانی فهم و تفسیر چه می کنید که در فرهنگ و تمدن اسلامی از روز نخست با منطق و فلسفه ارسطویی پیوند خورد؟

در مقدمه فصل دوم نقد مکتب تفکیک نشان خواهم داد که تا چه اندازه اصلا ادعای تفکیک در اندیشه ممکن است و در این چارچوب، نخست مبانی زبان شناسانه آنان را نقد می کنم.